

نیویورک

بواسطهٔ مستر ویلهلم

میرزا احمد سهراب

ای همنشین عبدالبهاء مدتی قرین و همنشین عبدالبهاء بودی و روش و حرکت این بندهٔ بی سر و پا را مشاهده نمودی که چگونه بکل مهربان بودم راضی بازردگی خاطری نمیشدم همیشه در فکر آن بودم که احباً مسرور و خوشنود باشند اگر میدیدم که نفسی اندک حزنی یافته ولو بی سبب بکمال قوت میکوشیدم که آن حزنرا زائل کنم و او را خوشنود نمایم و ملاحظه میفرمودی که چه قدر افکار مختلفه بود چه قدر احوال مختلفه همواره ستر مینمودم و خود را بنادانی میزدم و تجاهل میکردم و راضی بآن نمیشدم که اظهاری نمایم و یقین میکردند که بیخبرم و نادانم تا نفسی اندکی آزردهی حاصل ننماید و بگویند که این نمیداند باری جمیع این روش و سلوک را مشاهده نمودی الحمد لله مدتی با من معاشر بودی و مجالس بودی هر چیزی را بچشم خود دیدی و بگوش خود شنیدی شکر کن خدا را که چنین بمعیت موقت موفق شدی هرچند حال قدر این معیت معلوم نیست ولکن بعد ظاهر و آشکار میگردد باری من نهایت محبت را بتو دارم و روز بروز میخوامم ترقی بیشتر کنی و روشتر شوی

از نمایشهای تأهل شما بعضی دلگیر شدند و باطناً متأثرند این دلگیری اگر بماند روز بروز ازدیاد یابد و عاقبت نتایج خوشی نبخشد تو باید مثل عبدالبهاء محو و فانی باشی نگاه بر رفتار نفسی نمائی همهٔ توجهت بامر الله باشد مد نظرت این باشد دیگر بهیچ وقوعاتی اهمیت ندهی حال باید بجان و دل بکوشی تا این اشخاصی که از تو مکدرند راضی و ممنون شوند محویت محویت محویت فنا فنا فنا مغناطیس تأییدات الهی است ملاحظه مینمودی که عبدالبهاء چه قدر محو و فانی بود تأسی به عبدالبهاء کن و بعبودیت آستان مقدس قیام نما من تو را دوست میدارم و چون دوست میداشتم مدتی مدیده با کمال مهربانی همنشین من بودی فی الحقیقه زحمت میکشی میکوشی میجوشی امیدم چنانست که جمال مبارک مکافات فرماید و یقین است که میفرماید باری خوشنود باش مسرور باش مطمئن باش من نهایت محبت بتو دارم و از شدت محبت است که این را می نگارم و علیک البهء الأبھی

بهجی

۲۴ محرم ۱۳۳۹